



چند خاطره کوتاه

از استاد دکتر محمد معین

رضا سرلک

حقیر در سال ۱۳۳۸ش در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران استخدام شدم. به یاد دارم استاد معین اغلب به کتابخانه می آمدند و اسامی کتابهایی را که در کتابخانه نبود یادآور می شدند که خریداری شوند و گاه توصیه می کردند بعضی کتب متون به مدت طولانی برای تحقیق، به دانشجویانی که معرفی می کردند داده شود. از این طریق بود که استاد نسبت به حقیر شناخت پیدا کردند و بنده نیز به ایشان ارادت. متأسفانه این آشنایی دیری نپایید و از این سعادت برای همیشه محروم شدم.

کتابخانه استاد معین

سه یا چهار سال از فوت استاد می گذشت که همسر محترم ایشان، سرکار خانم مهین پرنیان امیرجاهد، از من درخواست ثبت کتب استاد را در یک دفتر فرمودند. با کمال افتخار پذیرفتم و خوشحال بودم که به یک مجموعه غنی از کتابهای منتخب متون و ادبیات فارسی دسترسی پیدا می کنم. کتابخانه تقریباً دارای هفت هزار جلد کتاب و مجلات جلدشده بود. تمام نشریات ارزشمند فارسی ایران را کامل داشت و مجلات روز و در دست انتشار را نیز همچنان بعد از استاد مشترک بودند. هنگام ثبت کتابها، کتبی را که دارای حاشیه نویسی بودند که رقم آنها به یک هزار جلد رسید از سایر کتابها جدا کردم.

در بین مجلات یک دوره کامل سالنامه پارس که سردبیر آن استاد امیرجاهد بود، وجود داشت که چند جلد از اول آن هر یک دارای چند صفحه سفید برای یادداشتهای مختلف بود و جلدهای بعدی را نیز خود استاد، هر جلد چند صفحه کاغذ سفید چسبانده بودند و این چند برگ سفید را مخصوص «بیلان»^۱ زندگی خود قرار داده، آنها را به دو بخش تقسیم کرده بودند: در بالای صفحه، بخشی را «خوش آمدهها» نوشته بودند و بخش دیگر را «بدآمدهها»، و تمام حوادث خوش یا ناخوش زندگی خانوادگی خود را زیر این دو عنوان نوشته بودند: مثلاً تحت عنوان خوش آمدهها نوشته بودند: «امسال خداوند فرزندی (پسر یا دختر) عطا فرمودند» یا «دانشکده بعد از چند سال تأخیر رتبه یا پایه استادی مرا داد». و زیر عنوان بدآمدهها، مرگ کسی یا حادثی ناگوار که پیش آمده بود یا گله از دانشکده را نوشته بودند و در پایان هر دو ستون نتیجه گیری کرده، این جمله را نوشته بودند: «الحمدلله خوش آمدهها بر بدآمدهها می چربد». این جمله مناعت طبع و قناعت ایشان را می رساند و نشانگر این است که استاد همیشه خوش بین و قانع بوده است.



نامه ای هم لای یک کتاب پیدا شد که مضمونش تماماً اظهار ندامت از این بود که، هنگامی که استاد احتمالاً در دبیرستان تحصیل می کرده به خانمی که گویا خدمتکار او بوده و وسیله رفاه ایشان را فراهم می کرده پرخاش می کند و بعد پشیمان می شود و در این نامه با خود جدال دارد که چرا به او تندی کردم و خود را سرزنش می کند. مایل بودم تصویری از این نامه و همچنین بیلان ۱. کلمه بیلان را خود استاد به کار برده بودند.



چندساله زندگی استاد که در فوق به آنها اشاره شد در این نامه ارائه می‌شد. از سرکار خانم دکتر مهدخت معین دختر فاضل و ارجمند ایشان درخواست شد که زیراکس دو برگ از یادداشتها را در اختیارم بگذارند تا زیب این یادبودنامه شود، فرمودند سالنامه‌ها در کارتنها بسته‌بندی شده و در دسترس نیستند. و حقیر نتوانستم چند نمونه از یادداشتها را عیناً ارائه دهم.

ماه رمضان در منزل استاد معین

در مدتی که ثبت کتب استاد ادامه داشت روزهای تعطیل را به‌طور کامل از صبح تا شب در منزل ایشان مشغول ثبت کتابها بودم و همسر استاد افتخار می‌دادند که ناهار را کنار افراد خانواده صرف کنم. اولین جمعه ماه رمضان که از صبح به منزل استاد رفته بودم ساعت دوازده خانم محترمی که خدمه منزل ایشان بود ناهار مرا به طبقه بالا محل کارم آورد و روی میز گذاشت. تعجب کردم، به او گفتم: «اولاً ماه رمضان است و من روزه‌ام ثانیاً چرا از من نپرسیدید و به زحمت افتادید؟» گفت: «خانم و بچه‌ها همه روزه‌اند، من به خانم گفتم که از این آقا بپرسم که روزه است یا نه، خانم گفتند اگر بیرسی و روزه نباشد حتماً خواهد گفت روزه‌ام و گرسنه می‌ماند و ما مدیون او می‌شویم؛ تو غذایت را بپز و ناهار او را بالا ببر.» گفتم: «ممنون، غذا را ببرید اگر تا شب ماندم افطار در خدمت خواهم بود.» در دل، این نیک‌اندیشی و ظرافت فکر و افکار انسانی را ستایش کردم.

فرهنگ فارسی دوازده‌جلدی معین

هنگامی که مشغول ثبت کتابها بودم، متوجه شدم فرهنگ معین شش‌جلدی که من می‌شناختم در دوازده جلد با همان قطع و قطر و شکل و شمایل در قفسه موجود است، یک جلد آن را باز کردم معلوم شد در برابر هر برگ چاپ شده، یک برگ سفید قرار داده و صحافی کرده بودند و بخشی از اوراق سفید را هم واژه‌های جدید که در فرهنگ شش‌جلدی وجود نداشت نوشته بودند.

از همسر استاد سوال کردم: «آیا این فرهنگ دوازده جلدی هم چاپ می‌شود؟» فرمودند: «به تصمیم دخترم بستگی دارد و اگر سرنوشت دوره شش‌جلدی را پیدا نکند.» و ادامه دادند: «فرهنگ شش‌جلدی را هر بار چندین هزار

نسخه چاپ می‌کنند و پنج دوره از آن را جلوی در خانه ما می‌گذارند و می‌روند.» از این بی‌مهری که از طرف ناشر به خانواده استاد می‌شد متأثر شدم. هنگامی که از خانه استاد بیرون می‌رفتم یک دوره از آن پنج دوره را به حقیر هدیه کردند که زینت کتابخانه و حلال مشکلات لغوی این‌جانب و خانواده‌ام شد.

خانه مسکونی استاد معین

منزل استاد در چهارصد دستگاه در شرق میدان ژاله (شهدای فعلی) بود، ارزان‌ترین و اولین خانه‌هایی که دولت ساخت و چون تعداد آنها به چهارصد باب می‌رسید، چهارصد دستگاه نامیده شده بود. قیمت خانه‌های یک طبقه آن‌طور که به یاد دارم چهارهزار تومان و دو طبقه‌ها شش‌هزار تومان بوده است. استاد یک خانه دو طبقه داشتند و تا پایان عمر در همین خانه زندگی می‌کردند و اینک آن خانه توسط شهرداری بازسازی شده و به موزه دکتر معین تبدیل و نامگذاری شده است.

سرکار خانم امیرجاهد، همسر استاد، که شش سال تمام چون پروانه گرد آخرین شعله‌های کم‌پرتو شمع وجود استاد که به خاموشی می‌گرایید گشته بود و تمام وقت خود را صرف پذیرایی از دوستان استاد و جواب دادن به احوالپرسیها کرده بود، هنوز هم سرگرم گردآوری نامه‌ها و یادداشت‌های پراکنده وی و کامل کردن یا مشترک شدن مجلات روز و مورد علاقه او بود.

تمام اتاقهای طبقه بالای خانه به کتابخانه اختصاص یافته بود و راهروها و کنار پله‌ها تماماً کتاب چیده شده بود. وسط و اطراف یکی از اتاقها را چندین ردیف قفسه‌بندی کرده بودند و در تمام طبقات آنها جعبه‌هایی شبیه به جعبه‌های جای کفش پراز فیشهای فرهنگ معین چیده بودند. یک روز پیرمرد محترمی آمد و از خانم معین خواهش کرد که «دو جلد کتاب نزد استاد به امانت گذاشته‌ام، آنها را لازم دارم.» خانم معین فرمودند: «من در جریان نیستم به عهده آقای سرلک است که آنها را بیاید و به شما بدهد.» مشخصات کتابها را پرسیدم و آنها را بعد از چند روز یافتم، کتابها را با خط خود به استاد هدیه کرده بود و احتمالاً نگران بود که مبدا کتابها به دست کسی برسد که برای او مزاحمت ایجاد شود. کتابها را به او دادم و در مورد اینکه آنها را به خط و امضای خود هدیه کرده بود چیزی نگفتم. ■



یادداشت‌های مهربانانه ز بهر مهربانان

ن. مایل

می‌آغازم با حکایه‌ای، تا ز دوستی یاد آرم و نیز یادداشت نخستین را توجیه کرده باشم:

«ابوسعید گفته است: چندانم قبول پدید آمد که از خلق، مریدان پدید می‌آمدند و توبه می‌کردند و هم سرایگان^۱ نیز از حرمت ما دیگر خمر نخوردند. و آن قبول به جایی رسید که پوست خریزه که ما از دست می‌بنداختیم^۲، به بیست دینار می‌بخردند.

و یک روزی ما می‌شدیم — بر ستوری نشسته — آن ستور نجاست افکند، مردمان فرار آمدند و آن را بر سر و روی می‌مالیدند. چون پس از آن به ما نمودند که ما نبودیم، آواز آمد از گوشه مسجد: *أولم یکف یربک* (۴۳/۵۳). نور در سینه ما پدید آمد. بیشترین حجابها برخاست. هر که ما را قبول کرده بود از خلق، رد کرد، تا بدانجا که به قاضی شدند و به کافری بر ما گواهی دادند. و به هر زمینی که ما بگذشتیمی، گفتند: «از شومی آن مرد درین زمین نبات نروید!» تا روزی در مسجد نشسته بودیم، زنان بر بام آمدند و نجاست بر ما پاشیدند. آواز آمد: *أولم یکف یربک* (۴۱/۵۳)؛ تا جماعتیان از جماعت مسجد باز ایستادند، می‌گفتند: «این مرد دیوانه در مسجد است، ما در جماعت نمی‌رویم.» و ما گفتیم:

تا شیر بدم، شکار ما بود پلنگ

سالار بدم به هر که کردم آهنگ

تا عشق ترا^۳ به بر درآوردم تنگ

از بیشه برون کرد مرا رُوبه لنگ».

یک

از دیرباز که این بنده متن ارزشمند روح‌الارواح فی شرح أسماء الملك الفتح تألیف شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن ابی‌المظفر منصور السمعانی را بر پایه نسخه‌های موجود و شناخته شده آن اثر اهتمام کردم، یکی از استادان متن‌شناس نامبردار منطقه، پیوسته به موازات مراجعه به متن (نه کاملاً) مصحح بنده و نیز نسخه توبینگن به آن کتاب ارجاع داده‌اند و گاهی هم متن چاپ شده را در کتابنامه آثار مصحح خود مجال طرح نداده‌اند و فقط مراجعات خود را به نسخه توبینگن (1008 u/Tubingen)

1907 gu) نشان داده‌اند. به این گونه، گویا نسخه مذکور از کتاب مزبور را، نسخه معتبرتر از نسخه اساس مورد نظر بنده دانسته‌اند.^۱

نخست باید یادآوری کرد که نسخه توبینگن از کتاب روح‌الارواح، به دلایل نسخه‌شناسی و متن‌شناسی، نسخه‌ای معتبر از روح‌الارواح محسوب نمی‌تواند بود؛ زیرا به لحاظ متن‌شناسی، کاتب با بحث اسماء حسنی از دیدگاه عارفان، به هیچ روی آشنایی نداشته است. نسخه مذکور دارای آغاز و انجامی به این گونه است:

آغاز کاتب نسخه توبینگن: بسمله؛ قال الشيخ الامام شهاب‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن المظفر السمعانی — رحمة الله عليه — فی شرح أسماء الله تعالی.

آغاز متن: وَ هُوَ الْحَفِیْظُ، حَفِیْظٌ بِمَعْنَى حَافِظٍ یُوَدُّ چُونِ عَلِیمٍ بِمَعْنَى عَالِمٍ...^۲

انجام متن (نسخه توبینگن): ای بنده! تو آن منی و من آن تو. فضولی را گو: ما هذا الضجر الرأس و الحجر؛ فضولی را گوی، و انک دیوار، والسلام و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله أجمعین.^۳

۱. هر چند تاریخ نسخه اساس روح‌الارواح با سال کتابت نسخه توبینگن فرق دارد ولیکن همچنان که در مقدمه و دگرنمونی نسخه‌های روح‌الارواح مکرراً یادآوری کرده‌ام، نسخه توبینگن یکی از ناقص‌ترین، پرافتاده‌ترین و غلط‌اندازترین نسخه‌هایی است که اگر کسی حوصله کند و نکته‌های ضعف آن نسخه را در مقدمه و در پای‌برگها بررسی کند، حیرت می‌کند از نسخه‌شناسی، نسخ روح‌الارواح و برخی از معاصران! شاید این استادان فاضل، خط نسخه توبینگن را دشوارخوان دیده‌اند و خط نسخه اساس را خوش‌خوان و آسان‌خوان تشخیص داده‌اند. این نکته را به‌صراحت مطرح می‌کنم که خط نسخه توبینگن، تعلیقی است مایل به نسخ و نستعلیق، و بافت طبیعی و منبسط آن به نسبت خط نسخه اساس — که آن هم به همان گونه خط است — به دلیل شکسته‌آمیز بودن پاره‌ای از حروف و نیز به جهت بافت فشرده آن، بسیار خواناتر می‌نماید و تشخیص آواها و واژه‌ها سهل‌تر و آسان‌تر (بنگرید به عکس یک برگ هر دو نسخه در همین گفتار).

۲. شکل دادن به واژه‌ها و جمله‌ها را این بنده در خور طرح دانسته است.

۳. همین چند عبارت از انجامه نسخه توبینگن غلطات دارد و سقطات نیز هم. این انجامه مؤلف در همه نسخه‌های معتبر روح‌الارواح در پایان نام العلی‌الکبیر به این گونه آمده است: «ای بنده! تو آن منی و من آن تو. فضولی را گوی: ما هذا الضجر الرأس و الحجر؛ اینک سرو آنک سنگ. و صلی الله علی محمد و آله».



انجام کاتب: تمت المجلدة الأولى من كتاب روح الأرواح بحمد الله و منه، و وقع الفراغ من تحريره يو[م] الخميس الرابع من الشعبان المعظم سنة ٧٣٥ خمس و ثلثين و سبعمائة، حامداً و مصلياً و مسلماً.

م

،

باری نسخهٔ توبینگن، کمتر از نصفی از متن روح الأرواح را در بر دارد. نگارنده چون اکنون به نسخه‌های کهن‌تر از همهٔ نسخه‌های موجود روح الأرواح دست یافته‌ام و ویرایش دوم آن متن ارزشمند را در دست مقابله و نشر دارم، با آنکه نسخهٔ توبینگن را از روح الأرواح واژه به واژه و واژه به واژه — همچنان که در ویرایش نخست سنجیده بودم — با نسخهٔ مصحح ویرایش دوم هم سنجیده‌ام، با این همه، برای روشن شدن برخی از نظرهای محققانه در روزگار معاصر، اسم مبارک الحفیظ (الحافظ) را بر اساس عکسهای دو نسخهٔ ۱. اساس و ۲. نسخهٔ توبینگن، در معرض سنجش محققان قرار می‌دهم، زیرا انباشتگی دگرنمونی نسخه‌های روح الأرواح در متن مصحح آن کتاب، جایگاه نسخهٔ توبینگن را از افتادگیها و ... شاخص و برجسته نمی‌کند.



نسخهٔ آ (آستانه) از روح الأرواح

لازم به یادآوری است که اولاً متن کم‌شناخته و ناخوانده‌ای چون روح الأرواح به نسبت متونی که سبق رحمت هم در خوانش و هم در شناخت نسخه‌ها داشته است و هم رای و نظرهای چند و چندین مصحح توانمند چه مقدار از تصحیح متون را آسان می‌کند و نبود این همه، چه اندازه تصحیح متون کهن را دشوار می‌سازد. با

این همه این بنده همواره کاری که یک بدست (وجب) به پیش می‌رود، اگر چند تصحیح چندمین باشد، بها می‌نهد و در نسخه‌شناسی، متن مصحح مجدد را چنان بر می‌رسد و وقع می‌گذارد که گویی مصحح برای نخستین بار است که متن را مجال طرح داده است.

متأسفانه روح الأرواح به دلایل چندین‌گانه، آن چنان که تصحیح آن التزام دارد، هرگز مجال ویرایش مجدد را باز نیافت. ناشر محترم این متن بی‌بدیل نیز در نشر دوم، هرگز فرصت نداشت که بنده یافته‌ها و تأملات یک دهه و نیم خود را به حیث افزوده‌های ویرایش دوم آن متن مطرح کنم (!). البته این هم، حکمتی داشته و ضرورتی بوده است؛ زیرا دو سال پیش به خبر فراهم شدهٔ آن متن — که تحویل ناشر محترم شده بود — در لابلای اوراق کارهای ناتمام دست یافتم. بنده دگرنمونی نسخه‌ها را در پای‌برگها آورده‌ام تا خوانندهٔ محقق به سهولت تفاوت‌های ضبطها را در نسخه‌ها ببیند. نشانی آیات را با مداد در داخل متن مشخص کرده بودم و نیز آیات و احادیث، موضوعات و گفتارهای عربی متن را به درستی اعراب کرده بودم و واژه‌های مشکول متن را مطابق نسخهٔ اساس — که گونهٔ فارسی کاتب (و شاید، بعضاً مؤلف) را نشان می‌دهد — بر پایهٔ قانون تصحیح متن در آن سالها محل طرح داده بودم. ولی به هر روی، نشر روح الأرواح را به جهت آن که نظریهٔ متن‌شناسی و نسخه‌شناسی بنده از ۱۳۶۷ خورشیدی دگرگون شده است و اطلاعات و آگاهیهای تاریخی و مؤیدات متن مذکور بیش از دفتری گردیده است، بر آن شدم تا متن روح الأرواح را به دو روش جداگانه عرضه بدارم.

الف. روشی که آن را «تصحیح تاریخی متون همگانی» می‌خوانم و دربارهٔ این روش کتابی در دست تدوین و تألیف دارم. روح الأرواح اگرچه، چون دیگر شاهکارهای ادبی فارسی — شاهنامه، مثنوی منطلق الطیر، تذکرة الاولیاء و مثنوی شریف مولانا و دیوان حافظ و ... — نسخه‌پردازی نشده است ولیکن حضور بافت و ساخت نثر آن و نیز تفکر عرفانی آن تا سده‌های یازدهم و دوازدهم در لابه‌لای دیگر متون فارسی دیده می‌شود. این روش تصحیح روح الأرواح برای محققانی که امروزه سخن از پیوند نسخه/متن دارند، با توجه به قواعد و همهٔ قوانین تصحیح صورت پذیرفته و می‌پذیرد — گر خدای خواهد.



کتاب‌های میراث

ب. روشی از تصحیح متن که نسل امروز انتظار دارند که بدانند چه می‌خوانند. متون فارسی نمادهایی در لابه‌لای خویش دارند که نسل جوان از آن نمادها بهره‌ور نیستند. به همین دلیل متون زبان فارسی از چشم نسل مذکور افتاده است. ممکن است صور منظوم متون مذکور را بیشتر استقبال کنند؛ زیرا نمادهای مورد بحث در لابه‌لای تصاویر و صور تعابیر فارسی شده‌اند. به هر حال این روش را نگارنده برای نخستین بار در تصحیح روح‌الارواح از بهر جوانان عرضه خواهم داشت. اما آنچه که از آن دور افتادم، این نکته بود که نسخهٔ توپینگن از روح‌الارواح دقیقاً در ویرایش نخست آن کتاب، مورد استفادهٔ بنده (با رمز مخفف «تو») بوده است ولیکن هرگز به این نسخهٔ پایه و مضبوط و قانونمند را نداده‌ام و باز هم در ویرایش دوم، چنین کاری نکرده‌ام؛ زیرا از یک سوی، نسخه‌ای از روح‌الارواح دستیاب شده است که تاریخ کتابت آن به نیمهٔ نخست قرن هفتم می‌رسد، یعنی یک قرن از همهٔ نسخه‌های موجود آن اثر، زودتر کتابت شده است.^۱



نسخهٔ تو (توپینگن) از روح‌الارواح

چنین می‌پندارم که در پایان این یادداشت یاد کنم از اینکه نسخه‌شناسی روح‌الارواح پیوندی شگرف دارد به

نسخه‌شناسی التَّجْبِيرِ فِي التَّذْكِيرِ از عبدالکریم قشیری. بنده در مقدمهٔ ویرایش نخست از روح‌الارواح به پیوستگی این دو متن فارسی و عربی برخاسته از اقلیم خراسان، اشاراتی کرده‌ام. آنچه نگفته‌ام این است که التَّجْبِيرِ دارای نسخه‌های دوگونه و دوگانه است. یک گونه از نسخه‌های التَّجْبِيرِ فشرده است و کوتاه شده. هر چند همین نسخهٔ آن اثر قشیری نام الحفیظ را در میانهٔ تألیف گرفته است که اگر قشیری کارش را به دو «جزء» قسمت می‌کرد از ضبط «الحفیظ» تا پایان تألیف قشیری می‌شد: الجزء الثانی، به عکس نسخهٔ توپینگن که کاتب از «الحفیظ» آغاز کرده، و همچنان که دیدیم، در انجامه‌اش آورده است: المجلدة الأولى.

این نکته حکایت از آن دارد که کاتب بحث اسماء حسنی را نیز دیدگاه محدثان و نه از نظرگاه متکلمان و نیز هم نه از دید عارفان و حکیمان نمی‌دانسته است. قشیری — که به عرفان هوشمندانه (صحوی) وابستگی دارد، اسماء حسنی را از «الله» می‌آغازد و به الصبور پایان می‌دهد. همین روش را شهاب‌الدین سمعانی دارد با این تفاوت که از هو می‌آغازد و به الصبور می‌انجامد؛ زیرا اشارتها و حکایتهای سمعانی و نیز اشعاری که در لابه‌لای متن به آنها استشهاد می‌کند، حاکی از آن است که وی عرفان مستانه (شکرآمیز) را لحاظ می‌کرده است. با این همه نسخه‌های مفصل التَّجْبِيرِ فِي التَّذْكِيرِ همچنان اعتبار نسخهٔ اساس بنده را تأیید می‌کند و تصحیح و نشر آقای دکتر ابراهیم بسیونی — که بر پایهٔ نسخه‌های فشرده و کوتاه شده صورت گرفته است!^۲ — باز هم بر

۱. در فراهم شدن عکس این نسخه، یارانی به معنای دقیق «یار»، با بنده کمک کرده‌اند. نام عزیز و خُلق نادرشان را به دلایلی، فعلاً نمی‌برم. در مقدمهٔ ویرایش دوم از خُلق عظیم فرهنگی آنان و خدمتهای ارزشمندی که در اقلیم خموشی به فرهنگ کرده‌اند، به تفصیل یاد خواهم کرد. خداوند راه را بر ایشان بوستان فرما!

۲. التَّجْبِيرِ فِي التَّذْكِيرِ، عبدالکریم قشیری، حقیقه و قدم له و علق علیه الدكتور ابراهیم بسیونی، قاهره، ۱۹۶۷. (زیراکس این نشر نسخهٔ کوتاه شده به همت دوست دانشمند — عمرشان دراز باد — آقای عنایت‌الله مجیدی فراهم شد به هنگام تألیف مدخل «اسماء حسنی» برای دائرةالمعارف بزرگ اسلامی که مراتب تشکر و قدردانی خود را از ایشان و از سرپرستی دانشمند آن مرکز، آقای بجنوردی، به یاد می‌آورم.

ناشناختگیهای کاتب نسخهٔ توبینگن تأکید دارد. این یادداشت را به پایان می‌برم با ذکر این نکته که شهاب‌الدین سمعانی، بسیار دقیق و بر پایهٔ نازک‌بینی، آنچه از التجبیر اخذ و نقل کرده است، بوی خوش عرفان مستانهٔ خراسان را با تعبیرهای شیرین و دلنشین در منقولات و مأخوذات خویش فروپاشانیده است. تفصیل این بحث را در نشری که از التجبیر قشیری خواهم داشت — گر خدا خواهد — خواهم آورد.

دو

تَجَارِ نِظْمٍ از عَجَم آمد بسی به روم

لیکن کسی نداشت چو این بنده بارِ لعل

بیتی است از قبولی هروی، شاعر کم‌شناختهٔ سدهٔ نهم هجری، که پیش از حملهٔ حیدریان به خراسان به روم (رُم)، آسیای صغیر، ترکیهٔ کنونی) مهاجرت کرد و به گونه‌های مختلف کوشید تا به دیوان عثمانی وابستگی یافت. بنده بر آن نیستم که از توش و توان شعر و شاعری او بحث کنم و جایگاه دیوان او را در شناخت تاریخ اجتماعی ایران آن روزگار بنمایانم. این بحثها را از وجوهی معاصران مانند شادروانان دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، دکتر محمدامین ریاحی در زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، پروفیسور اسماعیل حکمت ارتایلان در مقدمهٔ چاپ عکسی دیوان او^۱ و هم آقای یحیی خان محمد آذری در مقدمهٔ چاپ حروفی دیوان وی انجام داده‌اند.^۲

دیوان قبولی هروی مانند بسیاری از آثار منظوم فارسی، آیینۀ تمام‌نمای تاریخ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. نکته‌هایی که از آثار منظوم فارسی در مورد مسایل مذکور به حاصل می‌آید، به جرأت می‌توان گفت که از آثار منثور فارسی به دست نمی‌آید. این موضوع، خاصه در آثار منظوم سدهٔ هشتم هجری به بعد، نکته‌ای است در خور تأمل فراوان؛ زیرا شاعران سده‌های هشتم و نهم و پس از آن، از طرح مباحث و مسایل جاری — چه شخصی بوده باشد و چه عمومی و مردمی — ابا نداشتند و امتناع نمی‌کردند. مثلاً در هفت اورنگ جامی، خاصه اورنگ مشهور آن، سلسله‌الذَّهَب، به اندازه‌ای مسایل عصری دیده می‌شود — اعم از نکته‌های اجتماعی و تصوف عصری و ... — که آن همه مسایل را نمی‌توان در دهها اثر رسمی و قاعده‌مند اجتماعی و عرفانی مشاهده و مطالعه کرد.

باری، دیوان قبولی هروی نیز یکی از چنین آثاری است. به نکته‌هایی از مسایل در مقدمهٔ ناشر (چاپ عکسی) و افزوده‌های ناشر (چاپ حروفی) اشارت رفته است، ولیکن بسیاری از مسایل نازک عصر تیموری در همین دیوان مطرح شده است که به هیچ روی نمی‌توان از چندین مجلد آثار رسمی همان عصر، آن نکته‌های نازک را درک کرد و استدراک. متأسفانه آقای خان‌محمد آذری، از بخش هزلیات دیوان، بیش از پنجاه بیت را حذف کرده‌اند، چه بسا که ابیات مذکور از نام و نشان مخاطب هزلیات به صورتی پوشیده یا آشکار اخبار می‌کرد و این چیز کمی نبود، نه از بهر خرده‌گیری و ماجراجویی‌های عجوزانه، بل به جهت شناخت تاریخ اجتماعی و نیز به اعتبار عدم گنجایی قبولی و ...

بنده قصد ندارم دربارهٔ این دیوان بیش از این سخن گویم. بسیاری از آنان که تذکرهٔ شاعران را نوشته‌اند، به شنیده‌ها و مأخوذات خویش دربارهٔ قبولی استناد کرده‌اند که اهمیت چندانی ندارد (از جمله: واله، ریاض‌الشعراء، ص ۱۷۸۴؛ اوحدی بلیانی، عرفات‌العاشقین، ص ۳۵-۳۰. هر دو تذکرهٔ مذکور، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، توسط انتشارات اساطیر، در سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ چاپ شده است). ولیکن تذکره‌های شاعران — که محلی است و یا دیوارهای است بر تذکره‌های بومی، متضمن نکته‌هایی اند مفید، که گاه گره‌های کور شناختگی را دربارهٔ برخی از شاعران می‌گشایند. از آن جمله است مذكر احباب که به‌درستی فرهنگ و ادب فارسی، اجتماعی، عرفانی و تاریخی قرن دهم را نشان می‌دهد.^۳ در تذکرهٔ مذکور از دو نفر قبولی به حیث شاعر سخن رفته است: یکی میرزا قبولی جغتایی، که امیرزاده بوده است و پس از تحصیل علوم دینی به «منصب فتوا» در ولایت کریمینه

۱. نسخهٔ برگردان (عکسی) دیوان قبولی، در ترکیه به همت آقای

ارتلان در ۱۹۴۸ میلادی صورت گرفته است.

۲. متن حروفی دیوان به کوشش آقای خان‌محمد آذری از سوی انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار (۱۳۸۶) عرضه شده است.

۳. این تذکره را نگارنده در ۱۳۷۷ خورشیدی، در تهران (نشر مرکز) به چاپ رسانیده است. تذکرهٔ ارزشمند و مفید مذکور دارای ذیلی است که برآتم تا در نشر دوم مذكر احباب، آن را همراه با ذیل آن — که به جهت ادب زبان فارسی و آداب نقش‌بندی بسیار سودمند می‌نماید، — تجدید چاپ کنم — گر خدای خواهد.



اصفهان‌نی دیده نمی‌شود. امید است، روزی این نسخه به دست آید و پایان عمر شاعر روشن شود.

سه

چاپ عکسی تحفة الغرائب (تحفة العراقيين) خاقانی شروانی (نسخة کتابخانه ملی اتریش (وین) به شماره ۸۴۵ق به کوشش و اهتمام استاد ایرج افشار) بحثهایی در پی داشت که باری، گویا در مجله آینه میراث و نامه بهارستان صورت مکتوب پاره‌ای از آن مباحث مجال طرح یافت. این نسخه، با شتاب درخور، دوبار به صورت حروفی تصحیح و تعلیق شد:

الف. به کوشش (مقدمه، تصحیح و تعلیقات) — به نام ختم الغرائب — آقای دکتر یوسف عالی عباس‌آباد، که به هیچ روی، رقم کاتب را مصحح نخوانده است! (نشر سخن، ۱۳۸۶).

ب. به کوشش آقای علی صفری آق‌قلعه، به نام تحفة العراقيين، که رقم کاتب را خوانده است ولیکن نام پدر کاتب به این گونه است: پیمان، نه آنچه وی تصور کرده و «ن» را به صورت «و» به جمله دعایی پیوسته است (نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۷، ص ۲۲۸، یادداشت ؟ حاشیه).

نگارنده درباره روند پردازش این نسخه مطالبی دارد که گر خدای بخواهد و از رنجوریهای روحی و جسمی نجات دهد و نیز از کارهای بسیار فوری و مهم فراغت حاصل شود، به آن خواهم پرداخت. فقط به این اشارت بسنده می‌کنم: مسطری که توسط آن کاغذ نسخه را جدول انداخته‌اند و سپس جدول کشیده‌اند، دگرگونیهایی نشان می‌دهد (لااقل در نشر نسخه‌برگردان چنین می‌نماید. بنگرید: ۱۵۰ تا ۱۶۹. نیز تأمل کنید بر پایانه جدول در ص ۸۱ و جدول صفحه «برسم خزانه» (ظهر نسخه) و جدول انجامه متن و انجامه کاتب، که گویا درخور تأمل می‌نماید.^۲

■

۱. مذكر احباب، پیشین، ص ۲۷۰.

۲. تصحیح و تعلیقات دقیق و ارزشمند آقای صفری آق‌قلعه محتاج مقالتي است جداگانه، که در این مورد بنده یادداشتهای خود را عرضه خواهم داشت - گر خدای خواهد.

رسیده بوده است. دیگری مولانا قبولی هروی، صاحب دیوان مورد بحث، که گویا پس از آن که در آسیای صغیر نتوانسته است به نتیجه‌ای برسد، به زادگاهش بازگشته و در هرات درگذشته است. نثاری بخاری — که هم‌دوره قبولی هروی بوده است — می‌نویسد: «چون مولانا قبولی هروی نقل کرده، جناب امیر علیشیر [نوایی] با اعیان هری به منزل او نزل فرموده‌اند و دیوان ملا به جهت حسب حال گشوده‌اند، این مقطع آمده:

اگر قبول تو باشم، قبولیم، ورنه

به هر دو کون چو من نا قبول نتوان یافت»^۱



این بیت قبولی هروی — که مورد توجه خود علیشیر نوایی در مجالس‌النفایس (ص ۲۱۶) بوده است — در دیوان قبولی هروی، نسخه مورد بحث، وجود ندارد. آیا قبولی هروی مذکور در مجالس‌النفایس و در مذكر احباب، با قبولی هروی — که در دیوان عثمانی بوده است و نسخه ترکیه از دیوان او نشان می‌دهد که به هر حال، پایان عمر وی نباید در آسیای صغیر (رُم) سپری شده باشد، این نکته را هم روشن می‌دارد که نسخه دیگری از دیوان قبولی هروی، در اختیار شاعر بوده است که با خود به هرات آورده بوده و در این نسخه، اشعاری دیگر هم از شاعر ضبط شده، که در نسخه مکتوب غیاث مجلد

ختم الغرائب یا تحفة العراقین:

نکته‌ای شاید مغفول

کوشیار گیل

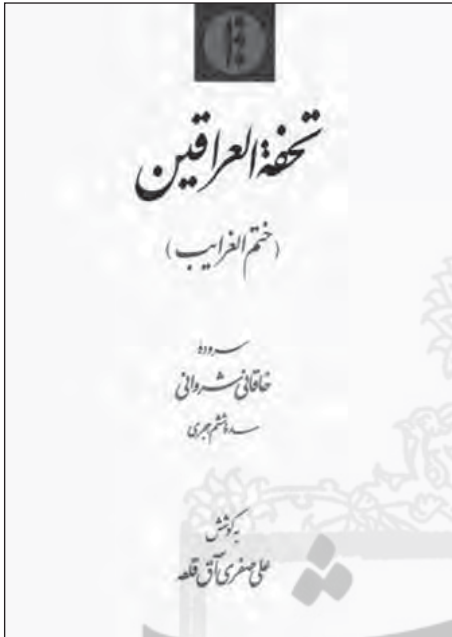
کتابی که پیشتر به نام تحفة العراقین شناخته شده و چند بار مورد تصحیح و انتشار گرفته بود، پس از شناسانده شدن نسخه کهن که تاریخ ۵۹۳ را بر خود دارد، موضوع جدیدی در ادبیات متن‌شناسی و نسخه‌شناسی فارسی به وجود آورد. شاید مهم‌ترین مناقشه در این موضوع نام کتاب باشد.

استاد ایرج افشار در تصحیح دستنویس موجود در وین کتاب، تحت عنوان «نام منظومه سفر حج خاقانی» پنج و یک‌چهارم صفحه را به علل و شواهد نامگذاری دوگانه «ختم الغرائب» و «تحفة العراقین» پرداخته و فرضیه‌ای را برای این دوگانگی مطرح نموده‌اند که فعلاً مورد نظر من نیست. ایشان این کتاب را با عنوان اصلی «ختم الغرائب» و عنوان فرعی «تحفة العراقین» در سال ۱۳۸۵ توسط مرکز نشر میراث مکتوب منتشر کرده است. پس از دو سال، آقای صفری آق‌قلعه نسخه وین را تصحیح و با عنوان اصلی تحفة العراقین و عنوان فرعی «ختم الغرائب» توسط همان مؤسسه منتشر کرده است. ایشان نیز در مقدمه کتاب و تحت عنوان «تحفة العراقین یا ختم الغرائب» در دو و یک‌چهارم صفحه به تحلیل این دوگانگی پرداخته است.

اگر بگذریم که در عنوان انتخابی استاد افشار — «نام منظومه سفر حج خاقانی» — هیچ پیش‌داوری نیست و در عنوان آقای صفری — «تحفة العراقین یا ختم الغرائب» — از ابتدا معلوم است که حق تقدم با کدام نام است، ایشان در علت نامگذاری کتاب تصحیحی به «تحفة العراقین» در حالی که کهن‌ترین نسخه آشکارا نام «ختم الغرائب» را دارد، تنها در حاشیه صفحه چهارم به نوشته پنج و یک‌چهارم صفحه‌ای استاد افشار اشاره می‌کند که «استاد ایرج افشار دلایلی را در تأیید این موضوع در آغاز چاپ عکسی دستنویس وین گرد آورده‌اند و علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا رجوع کنند». کاش دلایل عمده آن پنج و یک‌چهارم صفحه آورده می‌شد. ایشان برای علت نامگذاری خود دو دلیل عمده آورده است:

۱. هنوز دلیلی نداریم که تحفة العراقین هم برساخته خاقانی نباشد.

۲. این همه تکرار نمی‌تواند بی‌دلیل باشد. و به قول عوام «بیهوده سخن بدین درازی نبود». مقایسه استدلالات استاد افشار و آقای صفری را به خوانندگان منصف می‌سپارم. اما نکته اصلی که مورد توجه این نگارنده قرار گرفت و از نظر این دو پژوهشگر متن‌شناسی و نسخه‌شناسی (و البته نویسندگان و مصححان پیشین نیز) مغفول مانده، شباهت ظاهری دو عبارت است:



عبارت «ختم الغرائب» و «تحفة العراقین» قابلیت بدخوانی و بدنویسی و جابجا نویسی را دارد. فرض این نگارنده آن است که نام کتاب ختم الغرائب بوده و در جایی (مثلاً دستنویس اصلی یا پیشنویس خاقانی یا نسخه‌ای کهن) نوشته شده بود: «تم الکتاب المسمی بختم الغرائب» و به نادرستی خوانده شده «تم الکتاب المسمی بتحفة العراقین» (مانند ابتدای نسخه ایاصوفیه)، به‌ویژه که موضوع آن درباره و وصف عراقین بود. شاید هم بالعکس اتفاق افتاده باشد. شکل ظاهری دو نوشته و امکان تبدیل و جابجایی حروف مشابه و نقطه، این نگارنده را به این فرض رساند. آقای صفری پذیرفته است که کاتب «قطعاً شخص فاضلی نبوده یا لااقل آنقدر از کمالات بهره‌ور نبوده که از پس متنی چون تحفة العراقین برآید» (ص ۴۷ و ۴۸). از سوی استاد افشار و آقای صفری پذیرفته‌اند که خاقانی احتمالاً دو یا چند تحریر از کتاب کرده است که می‌تواند مایه تقویت فرض ما بوده باشد. امیدوارم این فرض نیز مورد توجه قرار گیرد. ■

